

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

فریبرز سنجری
۱۰ اپریل ۲۰۱۸

توضیح پیام فدائی: آنچه در زیر می آید متن مصاحبه کانال "بذرهای ماندگار" با رفیق فریبرز سنجری در مورد تاریخچه شکل گیری سازمان چریکهای فدائی خلق ایران می باشد. "پیام فدائی" این مصاحبه را از حالت گفتار به نوشتار درآورده و به این ترتیب در اختیار علاقه مندان قرار می دهد.

سیاهکل و تاریخچه شکل گیری سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

پرسشگر کانال بذر های ماندگار: در آستانه چهل و هفتمین سالگرد سیاهکل مصاحبه ای داریم با رفیق فریبرز سنجری یکی از مسئولین چریکهای فدائی خلق ایران در باره چگونگی شکل گیری رستاخیز سیاهکل و تأثیر آن در جنبش انقلابی ایران. با توجه به این که رفیق سنجری در سال ۵۰ در ارتباط با چریکهای فدائی خلق دستگیر و در بهمن ماه همان سال در دادگاهی که رفقاء مسعود احمدزاده و عباس مفتاحی را محاکمه می کرد به حبس ابد محکوم شدند ، از این فرصت استفاده کرده و برخی از پرسش هایمان را در باره چگونگی شکل گیری سازمان چریکهای فدائی خلق ایران را با رفیق مطرح خواهیم کرد.

پرسشگر: رفیق سنجری با تشکر از شما که این فرصت را به ما دادید. بگذارید اولین پرسش را در این باره مطرح کنیم که چه ضرورت هائی رزمندگان سیاهکل را واداشت تا با یورش به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل مبارزه مسلحانه در ایران را آغاز کنند؟

فریبرز سنجری: با تشکر از کانال بذر های ماندگار که این مصاحبه را سازمان دادند و من هم امکان یافتن تا از این طریق با دوستداران این کانال در ارتباط قرار بگیرم. بگذارید قبل از هر صحبتی درود بفرستم به همه شنوندگان این مصاحبه و سپس گرامی بدارم یاد و خاطره رزمندگان سیاهکل را که در سیاهی و ظلمت سالهای دیکتاتوری شاهانه همچون آذرخش در فضای ایران درخشیدند و به جنگ سیاهی رفتند و طلایه دار روشنائی و آزادی در سرزمین محنت زده ما شدند.

اما در مورد آن ضرورتهائی که رستاخیز سیاهکل را الزام آور می کرد که شما پرسیدید ، باید بگویم که برای درک این ضرورتها باید برگردیم به آن شرایط اقتصادی و سیاسی که رژیم شاه با سرکوب مبارزات توده ها بر کشور ما حاکم کرده بود. از آنجا که ممکن است بخشی از شنوندگان این مصاحبه جوانانی باشند که آن شرایط را با چشم خودشان ندیده

و با گوشت و پوست خود شان لمس نکرده باشند، شاید بهتر باشد که مختصر هم که شده اشاره ای به آن شرایط بکنم. چون درک رستخیز سیاهکل بدون درک آن شرایط مادنی که این حرکت را در دستور قرار می داد، ممکن نیست. سیاهکل در شرایطی رخ داد که رکود و خمود بر مبارزات مردم ما حاکم شده بود. بهتراست بگویم یک طور سیاست زدگی رواج پیدا کرده بود و بن بست بر مبارزات مردم ما غالب شده بود. توده ها رژیم را قدر قدرت و خودشان را در مقابل قدرت دیکتاتوری عریان رژیم سلطنت، بسیار ناتوان و ضعیف می دیدند. روشن است که با احساس ناتوانی کسی هم رغبتی به مقابله با قدرت حاکم پیدا نکند. به همین دلیل هم از جنبشهای خود به خودی در میان کارگران و دیگر ستمدیدگان خبری نبود. درست به عکس امروز که در همه جا مردم به خیابان می ریزند و فریاد مرگ بر جمهوری اسلامی شان فضای جامعه را پر کرده و روزی نیست که ما شاهد مبارزات کارگران در این شهر یا آن شهر نباشیم که برای رسیدن به خواستههای خود دست به اعتصاب می زنند.

در آن سالها با این که وضع معیشتی کارگران و ستمدیدگان خوب نبود اما از اعتراض و مبارزه وسیع هم خبری نبود. البته این واقعیت هم بر می گشت به شکست هایی که قدرت حاکمه بر همه تلاشهای مردم و مبارزات آنها تحمیل کرده بود. اگر به آنچه که از سال ۱۳۳۲ یعنی سال کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد [اسد] که طی آن دولت ملی دکتر مصدق به وسیله کودتای امریکائی - انگلیسی ارتش مزدور سقوط کرد، در ایران گذشته نگاه کنیم متوجه می شویم که چگونه رژیم سلطنت با تکیه بر سر نیزه هر مبارزه صنفی و سیاسی را سرکوب و فضای یأس و ناامیدی بر جامعه ایجاد کرده بود. به خصوص که این شکست ها - این را باید بیشتر دقت کرد - در بستر خیانتهای سازمانهای مدعی رهبری مردم رخ داده بود. همین خیانتها بود که سبب شد مردم ما همواره حزب توده را با صفت خائن نام ببرند. بنابراین سلطه سرنیزه همراه با ضعفها و خیانتهای سازمانهای مدعی رهبری در شرایطی که مردم هم آماده مبارزه بودند در کنار تبلیغات حکومت کودتا به تدریج فضای یأس و ناامیدی را بر جامعه حاکم کرد. تا آنجا که رفیق پویان یکی از تنوربین های چریکهای فدائی خلق در اثر فراموش نشدنی اش "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" با بررسی این اوضاع و تحلیل روانشناسی مردم اعلام کرد که مردم در ذهنشان قدرت دشمن را مطلق و ضعف های خودشان هم مطلق احساس می کنند و در چنین شرایطی یعنی با احساس ضعف مطلق در مقابل قدرت مطلق هم نمی شود مبارزه و جنگ با قدرت حاکمه به مشغله ذهنی توده ها بدل شود. به همین دلیل هم رفیق پویان تأکید داشت که باید این دو مطلق را در ذهن توده ها در هم شکست. بنابراین آنچه که مبارزه مسلحانه را از جنبه تاکتیکی الزامی می کرد تغییر این شرایط و نشان دادن راه مبارزه به کارگران و ستمدیدگان بود. به همین دلیل هم رفقاء برای مبارزه مسلحانه در آغاز نقش برانگیزنده و تبلیغی بزرگی قائل بودند اما جنبه تاکتیکی مبارزه مسلحانه تنها در بستر جنبه ستراتیژیک آن بود که معنا و مفهوم واقعی پیدا می کرد. به همین دلیل هم آغازگران مبارزه مسلحانه در ایران بر این باور بودند که با آغاز مبارزه مسلحانه بن بست مبارزاتی در هم شکسته می شود و فضای سیاسی تغییر می کند و راه رهایی در مقابل دید کارگران و زحمتکشان قرار می گیرد. بر اساس این تحلیل در بستر تداوم مبارزه مسلحانه بتدریج نیروی پیشروی که مباردت به این شکل از مبارزه کرده با حمایت معنوی مردم مواجه می شود و بعد هم به تدریج این حمایت معنوی به حمایت مادی بدل می شود. خوب اگر حمایت معنوی به حمایت مادی بدل شود آنگاه با شرکت مردم در این مبارزه این امکان مهیا می شود که مبارزه توده ئی شده و بار نظامی آن نقش هر چه بزرگتری پیدا کند و قادر شود قدرت دشمن را در پروسه مبارزه مسلحانه توده ئی طولانی در هم بشکند و کارگران و ستمدیدگان را به قدرت برساند. در نتیجه اگر بخواهم به طور خلاصه اما با توجه به توضیحاتی که دادم به پرسش شما برگردم باید تأکید کنم که دیکتاتوری و سرکوب هیچ راهی مقابل انقلابیون در آن سالها نگذاشته بودند، جز مبارزه مسلحانه و به همین دلیل هم عمل رزمندگان سیاهکل

همچون انفجار آگاهی در سطح جامعه پخش شد و به اعتبار ادامه آن مبارزات توسط انقلابیون مسلح در شهر ها فضای جامعه کاملاً تغییر کرد. به واقع باید تأکید کنم که سیاهکل درک ضرورت بود و پاسخ به ضرورتهائی که شرایط جامعه مقابل پیشاهنگ قرار داده بود. به همین دلیل هم علی رغم شکست تاکتیکی در جنگل ، یک پیروزی ستراتیژیک برای جنبش مسلحانه و چریکهای فدائی خلق به ارمغان آورد. گر چه توضیح خیلی خلاصه و فشرده بود ولی فکر می کنم این برای پاسخ دادن به آن پرسش ضروری بود.

پرسش: رفیق، رزمندگان سیاهکل چند نفر بودند و چگونه و در چه پروسه ای قادر به سازمان دادن یورش به پاسگاه سیاهکل در ۱۹ بهمن شدند.

پاسخ: رزمندگان سیاهکل که در ۱۹ بهمن [دلو] سال ۱۳۴۹ به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل از توابع لاهیجان حمله کردند و رستاخیز سیاهکل را شکل دادند ۹ نفر بودند. بگذارید حالا که در سالگرد این رستاخیز قرار داریم جهت گرامیداشت خاطره آنها نام هر ۹ رفیق را در اینجا ذکر کنم. فرمانده دسته پارتیزانی جنگل رفیق علی اکبر صفائی فراهانی بود و معاون وی هم رفیق احمد فرهودی. هفت رفیق دیگر رفقاء جلیل انفرادی، محمد مهدی اسحاقی، محمد رحیم سماعی - که این دو رفیق در جریان درگیری در جنگل به شهادت رسیدند - و هادی بنده خدا لنگرودی، هوشنگ نیری، محمد علی محدث قندچی و عباس دانش بهزادی بودند.

در واقع گروهی که دسته پارتیزانی جنگل را که در ۱۵ شهریور [سنبله] سال ۴۹ جهت شناسائی و تدارک حمله به دشمن به کوه فرستاده بود ، گروه جنگل نامیده می شد. بنیانگذار اصلی این گروه در واقع رفیق غفور حسن پور بود . رفیق غفور اهل لاهیجان و دانشجوی پلی تکنیک تهران بود - که بعداً درسش را تمام کرد و در زمان دستگیری افسر وظیفه بود - به هر حال او در دوره فعالیت های دانشجویی ، اکثر رفقای این گروه را یا از طریق ارتباطاتی که در شهر لاهیجان داشت ، یا از طریق فعالیتها و مبارزات دانشجویی شناخت و برای گروه عضو گیری کرده بود. همانطور که رفیق حمید اشرف هم در آن جزوه "تحلیل یکسال مبارزه چریکی در شهر و کوه" نوشته ، که نوشته خودش است ، این گروه بر مبنای فعالیت سه تن که رفقاء حسن پور، صادقی نژاد و حمید اشرف بود در سال ۴۷ شکل گرفت و در جریان فعالیتهای خود توانست صفوفش را تا حدود ۲۲ نفر گسترش بدهد.

این گروه که رفیق محمد هادی فاضلی هم یکی از مسؤولینش بود از سال ۴۷ تا ۱۵ شهریور ۴۹ که دسته پارتیزانی را به کوه فرستاد ، بیشتر تلاشش این بود که خود سازی، جمع آوری اسلحه برای تسلیح گروه، فعالیتهای علمی جهت ساختن مواد منفجره و بیسیم ، شناسائی جنگل های شمال و یار گیری از میان انقلابیونی کند که به مبارزه مسلحانه اعتقاد داشتند. امر شناسائی (جنگل های شمال) که در ۱۵ شهریور سال ۴۹ شروع شد با ۶ نفر شروع شد ولی بعد این رفقاء به ۹ نفر افزایش پیدا کردند.

پرسش: رفیق می دانیم که این گروه در جریان فعالیتهای خودش با گروه رفیق احمدزاده در ارتباط قرار گرفتند و بحث وحدت این دو گروه مطرح شد. حالا کمی هم در باره گروه رفیق احمد زاده و مسأله وحدت این دو گروه اگر ممکن است توضیح دهید؟

پاسخ: ببینید. گروهی که به نام رفیق احمدزاده شناخته شده یک تشکل مارکسیستی بود که در سال ۴۶ به رهبری رفقاء امیر پرویز پویان، عباس مفتاحی و مسعود احمدزاده شکل گرفته بود. این گروه در همان ابتدای کار، هدف خودش را

آموزش مارکسیسم – لنینیسم و تحلیل شرایط اقتصادی – اجتماعی جامعه ایران تعیین کرده بود و این را هم رسماً اعلام کرده است.

در جریان فعالیت ، به تدریج رشد کرد و در تبریز، مشهد، تهران و ساری دارای روابط قابل اتکائی شد. ارتباط های رفیق پویان با رفیق صمد بهرنگی با توجه به روابط گسترده رفقاء صمد و بهروز دهقانی با مبارزان تبریز و آذربایجان خیلی زود حوزه فعالیت گروه را به تبریز و آذربایجان کشاند. از سوی دیگر رفیق پویان روابط گسترده ای با کمونیستها و دانشجویهای چپ مشهد داشت و از این طریق هم شاخه مشهد گروه ، با همکاری رفقائی چون حمید توکلی ، بهمن آژنگ و غلامرضا گلوی، مهدی سوالونی شکل گرفت. با توجه به روابط رفیق عباس مفتاحی در ساری که شهر زادگاهش بود فعالیت های گروه به ساری در مازندران نیز گسترش یافت. با توجه به این واقعیت که تحلیل شرایط ایران در دستور کار گروه قرار گرفته بود ، همه رفقای گروه موظف بودند که مشاهدات خود از جامعه و رویداد های مختلفی که رخ می داد و آنها می دیدند و شاهدش بودند را بنویسند و در اختیار بقیه رفقای گروه قرار دهند. تا در بستر این مطالعات امکان تحلیل شرایط عینی جامعه فراهم بشود. اجازه بدهید که اضافه کنم - چون مهم است این مسأله - آن موقع رژیم شاه در بهمن سال ۴۱ دست به اصلاحات ارضی زده بود و به قول خودش انقلاب سفید راه انداخته بود و رفقاء هم در تلاش بودند تا اهمیت این اصلاحات را روشن کنند و جایگاه آن دیدگاه هائی را که به دفاع از این اصلاحات برخاسته بودند نشان بدهند و یا درک های نادرستی را که از آن اصلاحات بود روشن کنند و به هر حال بر اساس این تحلیل راه مبارزه را روشنی بخشند. باید تأکید کنم که در همان زمان حزب توده با تکیه بر اصلاحات شاه مدعی بود که فئودالیسم نابود شده و با استقرار سرمایه داری لحظه مبارزه قطعی عقب افتاده و آنچه می شود کرد این بود که خواهان گسترش اصلاحات شاه شد و خواست این که دیکتاتوری شاه به دموکراسی بدل بشود را مطرح کرد. یا جبهه ملی هم شعار می داد که اصلاحات آری اما دیکتاتوری نه. در حالی که رفقای این گروه با تحلیل شرایط جامعه واقعاً یک تحلیل علمی، مارکسیستی و عینی از آنچه در اصلاحات ارضی در روستا ها رخ داده بود؛ اصلاحات ادعائی شاه را نشان دادند، که هیچ دردی از درد های کارگران و دهقانان را دوا نکرده و اتفاقاً این اصلاحات جهت بسط سلطه امپریالیستها به روستا ها سازمان داده شده و با این تحلیل رفقاء نشان دادند که به عکس کسانی که فکر می کنند با انقلاب سفید و اصلاحات ارضی تضاد های طبقاتی تخفیف یافته و شرایط عینی انقلاب وجود ندارد ، دیگر اتفاقاً این شرایط موجود است و ضرورت مبارزه مسلحانه از بین نرفته بلکه برجسته تر هم شده است.

از آنجا که محدودیت های زمانی برای این مصاحبه وجود دارد به همین حد از توضیحات اکتفاء می کنم گرچه می دانم که کامل نیست و باید بیشتر مورد بحث قرار بگیرد. این بحث را در اینجا قطع می کنم تا فرصت پیدا کنم که به آن بخش دیگر سؤال شما بپردازم که در مورد وحدت دو گروه پرسیده بودید.

جریان ارتباط دو گروه بر می گردد به روابط رفیق مفتاحی از گروه احمدزاده با رفیق سیف دلیل صفائی از گروه جنگل. این دو رفیق همدیگر را می شناختند اما از وابستگی گروهی هم اطلاعی نداشتند. در جریان دیدار هائی که با هم داشتند هر کدام تلاش می کرد که دیگری را به گروه خودش جلب کند.

به هر حال در جریان این بحث ها قرار می شود رفیق مفتاحی یکی از دوستان رفیق سیف را ببیند که این دوست کسی نبود جز رفیق علی اکبر صفائی فراهانی که بعداً فرمانده دسته پارتیزانی جنگل شد. به همین دلیل هم قراری در یک خانه گذاشته می شود تا رفیق عباس به آنجا برود و آن رفیق را که نمی شناخته ببیند. در شرایط آن دوره هم برای این که به یاد رفقاء بیاید به این هم اشاره می کنم که آن موقع مسائل امنیتی آنقدر مهم بود که برای این که این دو رفیق هم را نشناسند ملاقاتشان در یک اتاق تاریک برگزار شد. اما چون رفقاء صفائی و مفتاحی از گذشته هم دیگر را می شناختند

و در ساری رفت و آمد داشتند فوراً از لحن صحبت به هویت هم پی بردند و در نتیجه ادامه ملاقات در فضائی روشن و رو درو پیش رفت. اما به دلیل رعایت مسائل امنیتی با این که رفیق صفائی در تدارک رفتن به کوه بود اما در این مورد هیچ اطلاعی به رفیق عباس نداد و رفیق عباس هم حد روابط خودش را خیلی محدود نشان می داد. خلاصه، این مذاکرات به نتیجه نرسید و قرار شد دو رفیق دیگر این رابطه را پیگیری کنند. از طرف گروه جنگل رفیق حمید اشرف تعیین شد و از طرف گروه احمدزاده هم رفیق احمدزاده برای ادامه ارتباط مشخص شد. وحدت دو گروه در پروسه بحث های این دو رفیق پیش رفت. در جریان این بحث ها روشن شد که تعدادی در جنگل هستند و قرار شد حدود ده رفیق هم از گروه احمد زاده به جنگل فرستاده بشوند. در گام اول رفیق فرهودی از گروه احمدزاده به جنگل رفت که خیلی زود معاون دسته جنگل شد. به رغم این هم هنوز هر دو طرف کاملاً وضع خود را روشن نمی کردند تا ضربه ساواک به گروه جنگل در اوائل بهمن ۴۹ و حمله دسته پارتیزانی به سیاهکل که در عمل از گروه جنگل، ۵ رفیق کاملاً شناخته شده برای پولیس باقی ماندند با دو رفیق نیمه علنی که به دنبال عملیات فرسیو دو گروه کاملاً در هم ادغام شدند. در جریان بحث هایی که رفیق حمید با رفیق مسعود داشت بنا به گفته رفقاء مسعود و عباس در زندان اوین در سال ۵۰ و در جمع رفقای فدائی نظرات گروه احمدزاده که در دو جزوه رفقاء پویان و احمد زاده تبیین شده بود از سوی رفقای گروه جنگل کاملاً پذیرفته شد. و همین وحدت نظری زمینه ادغام تشکیلاتی را فراهم کرد. امیدوارم که این توضیح کوتاه پاسخگوی پرسش شما باشد.

پرسش: رفیق سنجرى در حالى كه عده اى رفیق بیژن جزنى را از بنیانگذاران چریکهای فدائی خلق معرفی می کنند، شما در توضیحات خودتان نامی از وی نبردید. آنهم در شرایطی که نه تنها جریاناتی که خود شان را به نوعی طرفدار سازمان فدائی می دانند، چنین ادعائی را مطرح می کنند، بلکه ما شاهدیم که رسانه هائی مثل بی بی سی هم شدیداً به این بحث دامن می زنند. و سازمان چریکهای فدائی خلق را نتیجه وحدت گروه احمدزاده و گروه جزنى معرفی می کنند. اگر ممکن است در این زمینه توضیح بدهید؟

پاسخ: ببینید. علت این که من از رفیق جزنى نام نبردم به خاطر این بود که زمانی که این دو گروه در حال شکل گیری و ارتباط و سپس ادغام بودند، این رفیق زندان بوده حتماً می دانید که رفیق جزنى را همراه با رفیق عباس سورکی در ۱۹ دی ماه [جدی] سال ۴۶ در حالی که از سوی یک عنصر ساواک که در گروهشان نفوذ کرده بود، لو رفته بودند دستگیر کردند.

بعد هم بعد از دستگیری رفیق جزنى، به دلیل ارتباط آن رفقای باقی مانده با تشکیلات تهران حزب توده که یک تشکیلات پولیسی بود، تعداد بیشتری دستگیر شدند، تقریباً ۱۴ نفر دستگیر شدند تنها دو رفیق توانستند به فلسطین بروند که رفقاء صفائی و صفاری بودند. خوب یک چنین ضربه بزرگی هم البته باعث شد که برخی ها هم صحنه مبارزه را ترک کنند. اما سه رفیق باقی ماندند که همانطور که رفیق حمید اشرف در آن جزوه "تحلیل یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه" نوشته، یک گروه جدیدی را شکل دادند.

متأسفانه در تاریخ نگاری در باره چریکهای فدائی خلق، یک عده ای به نادرست رفیق جزنى را بنیان گذار این سازمان قلمداد می کنند. در حالی که در زمانی که دو گروه در هم ادغام و چریکهای فدائی خلق تحت این نام فعالیت خودشان را شروع کردند، این رفیق اصلاً اطلاعی از آنچه که می گذشت و کم و کیف گروه احمد زاده و شرایط ادغام دو گروه نداشت. البته رفیق جزنى بعد ها در زندان مطالبی نوشت و این مطالب هم به دست سازمان رسید و بعد از اعدام رفیق جزنى در تپه های اوین هم - در فروردین ماه [حمل] سال ۵۴ - این نوشته ها جز آثار این تشکیلات اعلام شد و منتشر

شد و حتی بعد از ضربه بزرگ سال ۵۵ و شهادت رفیق حمید اشرف و تعداد زیادی از رفقای فدائی، در آذر ماه [قوس] سال ۵۶ آنچه که از سازمان چریکها باقی مانده بود یک اطلاعیه ای داد و اعلام کرد که نظرات جزنی را پذیرفته است. خوب این اتفاقات در این سازمان افتاده ولی هیچ کدام از این پارامتر ها و این اتفاقات بیانگر این نیست که ما بتوانیم رفیق جزنی را بنیانگذار این سازمان تلقی کنیم و یا اعلام کنیم. به هر حال این واقعیت ها هیچ تغییری در این امر نمی دهد که در زمان شکل گیری و فعالیت های دو گروه و سپس هم ادغامشان ، رفیق جزنی در زندان بوده و نمی توانسته بنیانگذار چریکهای فدائی خلق باشد.

در ضمن باید توجه هم کرد که رفیق جزنی با توجه به چند جزوه ای که در زندان نوشت یک دیدگاهی ارائه می دهد که در تخالف آشکار با دیدگاه و تحلیل رفیق احمد زاده و رفیق پویان می باشد که به هر حال نظرات و تحلیل هایشان ، خط راهنمای حرکت چریکها بوده ، در سال ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ اگر قرار بود این نظرات مبنای وحدت قرار بگیرد بدون شک اصلاً وحدتی نمی توانست صورت بگیرد. به همین دلیل هم هست که یک چنین درک و نظری اشتباه است.

پرسش: به عنوان سؤال آخر اجازه بدهید بپرسم که علت این بدآموزی که رفیق بیژن جزنی را از بنیان گذاران چریکهای فدائی خلق معرفی می کنند در چی هست و در واقعیت طرح چنین موضوعی چه ضرری به جنبش انقلابی که چریکهای فدائی خلق پرچمدار آن بودند وارد کرده یا هنوز هم وارد می کند؟

پاسخ: ضررش این است که قبل از هر چیز تحریف تاریخ سازمانی است که با فعالیتهايش کمونیسم را در ایران یک بار دیگر زنده کرد و با استقبال وسیع توده ها مواجه شد. و این بد فهمی و آموزش نادرست نتایج نادرستی به خصوص برای نسل جوان در پی خواهد داشت. از طرف دیگر با توجه به اختلافاتی که نظرات جزنی با نظرات درست و انقلابی رفیق احمد زاده دارد ، اگر چنین جلوه داده شود که وحدت دو گروه وحدت گروه جزنی با گروه احمد زاده بود ، خوب مبنای تئوریک این وحدت کاملاً مخدوش می شود و راه هر چه بیشتر باز می شود تا به اعتبار چریکهای فدائی خلق ، نظرات انحرافی در اختیار نسل جوان قرار بگیرد.

بگذارید با توجه به آنچه که روی داد یعنی آنچه که اتفاق افتاد ، علی رغم این که هر کس هر نظری داشته باشد به این مسأله هم نگاه کنم. می دانید که در شرایط سرنگونی رژیم شاه وقتی که سازمان چریکها با استقبال وسیع مردم مواجه شد ، متأسفانه کسانی در رأس این سازمان قرار داشتند که همین داستان از تاریخ سازمان را اشاعه می دادند. به همین دلیل هم نسل جوان در آن سالها کمتر با پویان و احمد زاده و بالطبع دیدگاه ها و نظرات آنها و تحلیل های آنها و بیشتر با جزنی به گذشته سازمان نگاه می کردند. خوب در تفکر جزنی ، من یک مثالی بزنم ، نظرات احمدزاده چپروانه جلوه داده می شود و اپورتونسم چپ را هم اصولاً آنقدر به آن اهمیت داده می شود که می بایست آماج اصلی مبارزه نظری قرار بگیرد. خوب در شرایطی که در واقعیت حزب توده داشت بخش بزرگی از این سازمان را به منجلات پای بوسی جمهوری اسلامی می برد ، برآستی یک لحظه فکر کنید بین تفکری که حزب توده را در زمان شکل گیریش حزب طبقه کارگر جلوه می داد با تفکر رفیق احمد زاده که این حزب را حزبی که هیچ گاه یک حزب کمونیست نبود و بیشتر دار و دسته ای آلوده تلقی می شد کدام تفکر می توانست در مقابل این موج بایستد و از این فاجعه جلوگیری کند. این هم ضرر بزرگ دیگر یک چنین تفکر و یک چنین تاریخ سازی است.

پرسشگر: با تشکر از شما رفیق سنجری عزیز در پایان اگر هر صحبت دیگری دارید لطفاً بفرمائید؟

پاسخ: مایلم یک بار دیگر یاد و خاطره رزمندگان سیاهکل را گرامی بدارم و تأکید کنم که اتفاقاً آنچه که امروز مهم است و جوانهای ما، مبارزان جوان ما باید به آن توجه کنند اون این است که باید با همان روشی به تحلیل شرایط کنونی بپردازند که رزمندگان سیاهکل و چریکهای فدائی و رفقای چون پویان و احمدزاده به آن روش پرداختند و توانستند بن بست را بشناسند و برای غلبه اش راه ارائه بدهند. بحث بر سر تقلید از گذشتگان نیست چون گاهی وقت ها وقتی که ما می آئیم و مثلاً می گوئیم که ۴۷ سال از رستاخیز سیاهکل گذشت ، برخی ها می گویند که خب حالا ۴۷ سال گذشته الان چی؟ مسأله تقلید از آن گذشته نیست تاریخ قابل تکرار نیست. بحث بر سر انطباق تئوری انقلابی در شرایط ایران است. رزمندگان سیاهکل می گفتند در شرایط دیکتاتوری حاکم بر ایران اعلام جنگ ، خود جنگ است. خوب ما امروز شاهدیم که توده های ستمدیده در خیلی از شهر ها از دورود و ایذه تا قهدریجان و اهواز در مقابله با جمهوری اسلامی اجباراً به قهر انقلابی متوسل می شوند. چون رژیم هیچ راه دیگری مقابل کارگران و هیچ بودگان نمی گذارد. پس بحث امروز این است که با الهام از رزمندگان سیاهکل با الهام از تجربیاتی که با خون بهترین و شریف ترین کمونیستهای ایران کسب شده، در مورد شرایط کنونی و راه مقابله با جمهوری اسلامی و چگونگی خلاصی از این بختک جمهوری اسلامی که تا وجود دارد مردم ما، کارگران، دهقانان، دانشجو ها، زنان ، بی خانمان ها، گور خواب ها، کودکان کار هیچ کدام نمی توانند لحظه ای آزادی و رفاه داشته باشند ، بیندیشیم. تجربه نشان داده و همین مبارزات کنونی که جاری اند چند روز پیش در ماهشهر - اگر اشتباه نکنم - ویدئو هایش پخش شد همه دیدند. تجربه نشان داده که با ماشین سرکوبی که جمهوری اسلامی برای مقابله با مردم به خیابانها می آورد ، هیچ راهی جز مبارزه مسلحانه و قهرانقلابی وجود ندارد. وظیفه جوانهای ما، مبارزان جوان ما این است که بر اساس همین بحث به سازماندهی خودشان و توده ها برخیزند و در جنگی که دشمن خودش بر توده ها تحمیل کرده و در خیابانها شعله ور است و مردم شعار می دهند "آتش، پاسخ آتش" ، در این جنگ به سازماندهی خودشان و مردم بپردازند ، این سازماندهی بدون شک باید مسلحانه باشد و تنها در بستر این مبارزه قهر آمیز مسلحانه است که می شود از شر جمهوری اسلامی رها شد و ایرانی آزاد و آباد و عاری از ستم و ظلم بی عدالتی بنیان نهاد. شاد باشید.

پرسشگر: با تشکر مجدد از شما رفیق فریبرز عزیز از وقتی که در اختیار کانال تلگرام بذر های ماندگار چریکهای فدائی خلق گذاشتید. با ایمان به پیروزی راهمان. شاد و پیروز باشید.

به نقل از : پیام فدائی ، ارگان چریکهای فدائی خلق ایران
شماره ۲۲۵ ، اسفند ماه [حوت] ۱۳۹۶